

# ایران آماده انفجار است

متن سخنرانی های تراب سلطانپور

با آقای فریدون توفیقی (رادیو صدای ملی ایران)

توفیقی: جناب تراب سلطانپور درود ما را به پذیرید و نظر خودتان را در باره ایران که آماده انفجار است به ما و شنوندگان ما بفرمائید و به ما بگوئید برای نجات این ملت بدبخت چه باید کرد؟  
سلطانپور: درود فراوان بر شما که همواره میکوشید و اقعیت ها را به آگاهی مردم ایران، بویژه نسل جوان بر احساس و لی ناآگاه برسانید.

تلاش و سر و صدا و قیل و قال نسل جوان که «دانشجویان» نامیده میشوند طبیعی است و این قانون تنازع بقا و ادامه حیات است و امیدوارم که این تلاش ها آگاهانه تر و وسیعتر و با برنامه درستی ادامه پیدا بکند. امیدوارم این نسل با يك هدف و ایدئولوژی روشن و مطمئنی به مبارزاتش ادامه بدهد و چون گذشته آلت مقاصد شوم عوامل استعمار نشود. مطالب و واقعیتهائی را ه امشب بیان خواهم کرد سنگ را هم تکان خواهد داد. امیدوارم آن عده از ایرانیانی که دارای غیرت و شرف و غرور ملی هستند، تا دیر نشده قدمی در راه اثبات موجودیت و زنده بودن خود بردارند.

باری،

فاش شد فتنه دین در همه دنیا و هنوز

شیخ و «دکتر» نرفتند ز رو، شرم که نیست

هدف از نقل این بیت شعر، بیان این واقعیتهای مصیبت باری است که بدبختانه از دیرباز بخصوص در این دو سه دهه اخیر، دکترها و درس خوانده ها و دانشگاه دیده ها شده اند تیرك و ستون خیمه و خرگاه آخوندها!

میدانیم از زمانیکه بشر از زندگی غارنشینی و تنهایی مطلق به زندگی دسته جمعی و بالاخره شهرنشینی روی آورد، به داشتن يك رهنما و رهبر دلسوز و لایقی نیاز حیاتی پیدا کرد و از همان تاریخ ناشناخته تا به امروز در همه رژیم ها و در تمام سیستم و نظام حکومت ها، انسانها از بین خود فرد یا افراد بالیافت و مدیر و شرافتمندی را انتخاب کرده و در اجرای نظرات و راهنماییها و خیرخواهی های او و یا آنها نهایت جانبازي و فداکاری را نموده و می نمایند. ولی در تمام آن ایام و این ایام هرگاه یکی از بزرگترین خدمتگزاران بلندآوازه از مقام خود و حسن نیت و اعتقاد مردم سوء استفاده نمود، تمام مردمی که او را بر خود حاکم نمودند علیه او قیام نمودند و می نمایند. از بین ده ها و صدها مثل و نمونه و موارد تاریخی فقط به یکی از مهمترین وقایعی که اغلب مردم ایران، حتی بیسوادها نیز در باره آن، چیزهائی شنیده اند اشاره می کنم:

نام نادرشاه به گوش تمام مردم ایران آشنا است. در حدود 340 سال پیش که مردم ایران از پادشاهان و زمامداران صفویه بشدت ناراضی بودند و از سلطنت شاه سلطان حسین به تنگ آمده بودند و از شکست خود حتی در برابر حمله محمود و اشرف افغان غرق در خواری و خفت شده بودند، برای یافتن يك ناجی، شب و روز می اندیشیدند. در این موقع که شاه تهماسب دوم عنوان پادشاهی را دارا بود، نادر که نادرقلی نامیده می شد فرمانده سپاهی از ایران بود. وی در دشت مغان به مردم ایران اعلام کرد که بین او و شاه تهماسب یکی را انتخاب بکنند. مردم ایران از روی اعتقاد و ایمان نادرقلی را انتخاب کردند و واقعاً این ماجرا يك نوع رفراندم و انتخاب آزاد بود، زیرا تمام قبائل و اقوام ایرانی نادرقلی یا نادرشاه را انتخاب کردند. در اینجا مجال آن نیست که به خدمات مهم این قهرمانی که هندوستان را نیز اشغال نمود و تاج از سر محمد گورکانی برداشت، اشاره بشود. آنهایی که اهل مطالعه هستند از عاقبت زندگی درام و مصیبت بار این پادشاهی که مورد ستایش مردم ایران بود آگاهی دارند و میدانند عدم رضایت مردم و حتی اقوام و فرزندان بجائی رسید که بوسیله یکی از پسر عموهایش کشته شد.

این واقعیتهای تاریخی، بسیار در ایران ما و سایر کشورهای جهان تکرار شده و میشود. یعنی اگر

پادشاه و یا رئیس جمهور و یا ولی فقیه، مرتکب اعمال خلاف مصالح ملی، خلاف انسانیت، خلاف اخلاق بشود و به مردم ظلم و ستم بکند و از مقام خود سوء استفاده به نماید، حتماً سرنوشت شومی پیدا خواهد کرد.

هفتم از اشاره به این واقعیت ها، بیان واقعیت مهمتری است که طی 1400 سال گذشته، طبقه ای بنام «روحانی» یا آیت الله و یا نماینده الله، با حکومت مستقیم و غیرمستقیم خود بر ملت عقب افتاده و ناآگاهی فرمانروائی نموده است و می نماید. این طبقه بدون اینکه کاری انجام بدهند و زحمتی بکشند، بنام خمس و زکات، بنام حق امام، بنام موقوفه و بنام های مختلف دیگر با دسترنج ملت ایران شاهانه زندگی پر از عیش و عشرتی داشته اند و دارند و چون در گوشت و پوست و روح و روان جامعه نفوذ کرده بودند، حتی سلاطین و زمامداران را به اجرای منویات پلید و بدبختی آور خویش مجبور می ساختند... این طبقه حتی در دو سه قرن گذشته که در نتیجه رنسانس و جهش علمی و صنعتی غرب و انقلاب کبیر فرانسه، تحولات و دگرگونیهای اساسی و بنیادی در مردم روی کره زمین بوجود آمده بود، مردم ایران را با سانسور و خفقان شدید و تبلیغ دامنه دار و خرافات در فقر و جهل اداره می کردند و می کنند.

این طبقه که توانسته بودند از بیداری و آگاهی مردم جلوگیری به نمایند، حتی مانع از آن شدند که پدیده پرجاذبه مارکسیسم که سرنوشت میلیونها انسان حتی مردم بزرگترین و پرجمعیت ترین کشورهای جهان (چین) را عوض کردند، کمترین نقشی در تحول فکری مردم ایران، بوجود بیاید. و عجب اینکه این پدیده تحول انگیز نیز بوسیله استعمارگران انگلیس و عوامل ایرانی آنها و طبقه آخوندها وسیله گمراهی مردم و نسل های جوان و قربانی شدن آنها گردیدند. بهمین جهت در تمام سالهای بعد از جنگ دوم که جنبش ها و نهضت های استقلال طلبی و ضداستعماری جهان را فراگرفت، هرگز چپ نماها و چپگراهای ایران که توده نفتی نامیده میشدند، علیه نفوذ فاجعه بار آخوندها اقدامی نکردند و حکمی نزدند و رساله ای ننوشتند...!!

موضوع و مسئله مهم و خیلی مهم دیگری که حتماً باید تحلیل و توصیف و تشریح بشود، نقش سازنده تاریخ سازان جهان است که تمدن های خیره کننده دیروز و امروز و اینهمه پیشرفت های علمی و صنعتی و تکنولوژیک را بوجود آوردند.

ولی در کشور پر از مصیبت ما، این طبقه، یعنی تحصیل کرده ها و دانشگاه دیده ها که مقدرات و سرنوشت ملت را بدست گرفتند. اغلب چون دزدان با چراغ به غارت دسترنج مردم بدبخت می پرداختند و می پردازند و با بدست آوردن عضویت سازمان های جاسوسی استعمارگران، با سوق دادن مردم ایران به منجلاب سیه روزی، با آخوندها و سایر عوامل استعمار همدست شدند...

شرکت این طبقه در اجرای مصوبه کنفرانس گوادولوپ یعنی استقرار یک رژیم قرون وسطائی و ویرانگری، این واقعیت بدبختی آور را ثابت میکند. وقتی بدانیم در تمام 23 سال حکومت پر از جنایت آخوندها، گروه بیشماري از دارندگان عنلویین دکتر و مهندس با داشتن سمت «وزارت» و مدیریت و سفارت در همه مصیبت ها شرکت داشته اند و همه اعمال و افعال وحشت آور آخوندها را تأیید نموده و پذیرفته اند، آنوقت به عمق تراژدی بهتر واقف میشویم. وقتی بیاد آوریم که روشنفکران و متخصصین شریف و وطن پرست کشورهای روسیه و چین، در هنگام وحشت آورترین و بیرحمترین دیکتاتورهای که ده ها هزار نفر را قتل عام کردند، وظایف ملی و میهنی خویش را با جان و دل و تلاش مقدس انجام دادند و روسیه را به یک ابرقدرت علمی، صنعتی، فضائی و اتمی و کشور چین را به یک قدرت بزرگ اقتصادی و صنعتی تبدیل نمودند، آنوقت به این واقعیت پی می بریم که افراد وطن پرست، حتی در زمان رژیم های خودکامه و دیکتاتوری نیز وظایف ملی خویش را انجام داده و میدهند.

ولی طبقه باصطلاح تحصیل کرده ایران با کثیف ترین و جنایتکارترین رژیم دیکتاتوری قرون وسطائی بخاطر منافع شخصی و دریافت حقوق و عنوان وزارت و سفارت با تمام اعمال و جنایات هولناک آخوندهای متحجر و واپسگرا و سرسپرده همکاری نموده و می نمایند...

و میدانیم تا پیش از انقلاب کبیر فرانسه تمام کشورهای جهان حتی ممالک اروپا بوسیله نظام های دیکتاتوری، ولی وطن پرست اداره می شد. آنچه در این کشورها، بنام موزه و یا ساختمانهای تاریخی و افتخارات تاریخی می بینید و میخوانید همه در زمان همان رژیم های دیکتاتوری تأسیس و ساخته و پرداخته شده اند. اولین بار است که در تاریخ جهان یک رژیم خونخوار، بر ای نابودی یک ملت و ویرانی یک کشور قدرت رسیده است، آنهم بنام الله، بنام محمد و بنام اسلام. بدون تردید حتی چنگیز، مغول، تاتار، اسکندر و اعراب بر سر ملت ایران اینهمه بدبختی و خواری و خفت نیاورده اند. بنابراین هیچ

دیکتاتورهای جز رژیم بدبختی آور آوندها مانع خدمت نبوده و نمیشود. ما نیز هرچه داریم، از دیکتاتورهای وطن پرست خود داریم.

هیچ نیازی نیست به پیامدهای پر از فاجعه و ویرانگر حکومت آوندها، در زمینه های اقتصادی، فرهنگی، آموزش و پرورش، بهداشتی، اجتماعی، خانوادگی و ناموسی و غیره اشاره ای بشود. وقتی بدانیم، بعنوان مثال:

دکتر کمال خرازی وزیر خارجه

دکتر حسن حبیبی معاون رئیس جمهور

دکتر بیطرف وزیر راه

دکتر هادی وزیر آموزش و پرورش

دکتر نوربخش رئیس کل بانک مرکزی

دکتر نمازی وزیر اقتصاد

دکتر حسنی وزیر کشاورزی

و چند نفر دیگر وزیر سایر وزارتخانه ها بوده اند و می باشند، آنوقت یه میزان و عمق فساد و بیشرمی و روحیه کثیف نفع طلبی و خیانت پیشگی این طبقه بهتر آشنا می شویم.

اگر این طبقه، چه آنهایی که از آغاز برای استقرار حکومت ولی فقیه برده وار در خدمت خمینی قرار گرفتند، ولی بعد از مدتی با اردنگ و بی آبرویی طرد شدند و چه افراد نامبرده و سایر کسانی که مشاغل حساسی را قبول کردند، زیر بار همکاری با آوندها نمی رفتند یعنی هیچیک از آنها شغل وزارت و یا سفارت و مدیر کلی مملکت را قبول نمی کردند، آیا آوندها میتوانستند حتی برای چند ماه به حکومت خویش ادامه بدهند؟! پس تمام تحصیل کرده هایی که در 23 سال گذشته با رژیم شوم و مصیبت آفرین آوندها همکاری کرده اند، بعنوان مجرمین درجه یک باید اعدام بشوند...

اگر نامبردگان و سایر همگنان آنها، قبول شغل و مقام و مسئولیت را در چنین رژیمی بخاطر خدمت به مملکت قبول کرده بودند و در نتیجه لیاقت و کوش و فداکاری، حداقل جامعه و نسل جوان آنرا از بی غذائی و بی داروئی و بیکاری و امراض مختلف و اعتیاد و ناامیدی نجات میدادند و قدمی در راه تأمین معاش و بهداشت و آموزش و پرورش برمیداشتند، باز می شد پذیرفت که این موجودات نیز، نظیر تحصیل کرده های روسیه و چین، نظام دیکتاتوری را تحمل نمودند تا بتوانند خدمتی بکنند... ولی میدانیم هیچیک از آنها، یک هزارم شرف و غرور و شخصیت تحصیل کرده های آن کشور را نداشته اند و ندارند.

آری، آقای توفیقی عزیز، وقتی سرنوشت و مقدرات یک ملت و سرزمین وسیع و زرخیزی بدست چنین رژیمی و چنین مسئولینی و چنین سیاست بافان و روشنفکر نمایان و نویسندگان روسپی صفت بیفتند، آیا میتوان به آینده چنین ملت بدبختی امیدوار بود؟!!

برای آگاهی نسل های جوان امروز و فردا ضرورت دارد به وجود باند منحوس و وحشت آوری که بوسیله سازمان جاسوسی دولت استعماری انگلیس در ایران تشکیل شد و حدود دو قرن بدست طبقات نامبرده و آوندها هست و نیست ملت ما را غارت کردند و مانع از بیداری و آگاهی و حتی زندگی معمولی او شدند، اشاره کوتاهی بشود و برای اینکه سندی بر صدها اسناد دیگری که در این باره منتشر نموده ام اضافه نمایم، به نقل اعترافات دکتر محمد باهری که دو بار وزیر دادگستری شد و سالها معاون وزارت دربار بود و اینک در آمریکا زندگی میکند مبادرت می نمایم:

وی در مصاحبه با آقای حبیب لاجوردی که از اساتید معروف دانشگاههای آمریکا است گفته است:

«... وقتی بعنوان وزیر دادگستری در کابینه شریف امامی وارد آن وزارتخانه شدم، وضع را کاملاً دگرگون دیدم. در آنجا پست های مهم و مقامات حساس همه به فراماسونها سپرده شده بود. تقریباً تمام رؤسای شعبات دیوان عالی کشور فراماسون بودند. رئیس دیوان عالی کشور فراماسون بود، تمام رؤسای اعضای دیوان کیفر فراماسون بودند. اکثر قضات شعب مختلف فراماسون بودند. تعدادی از وکلای دادگستری فراماسون بودند. خلاصه وزارت دادگستری زیر سلطه و فرامانروائی فراماسونها اداره میشد و همه مجری سازمان فراماسونری و محافظ و پشتیبان مقامات دزد و ناصالح بودند. بنابراین چگونه میتوان انتظار داشت که یک مقام دزد و ناصالح در دادگستری تعقیب و مجازات بشود...».

دکتر باهری نخواست است و یا مصلحت ندیده است که بگوید اکثر وزارتخانه ها و رؤسای سازمانهای دولتی و بخش خصوصی فراماسون بودند. وی وارد این بحث نشد که در آن موقع: شریف امامی نخست وزیر فراماسون بود، امیرعباس هویدا که 13 سال نخیت وزیر بود فراماسون بود، دکتر

منوچهر اقبال نخست وزیر سابق و مدیر عامل شرکت ملی نفت فراماسون بود، مهندس ریاضی رئیس مجلس فراماسون بود، بیشتر اعضای مجلس و رؤسای شعب مختلف که ذکر نام آنها سبب طولانی شدن سخن میشود فراماسون بودند. حتی سپهبد نصیری رئیس ساواک فراماسون بود. امیر اسداله علم نخست وزیر سابق و وزیر دربار که واقعاً فرمانروای ایران بود عامل مورد اعتماد انگلستان بود. عده زیادی از روزی نامه نویسان بدنام نظیر مصطفی الموتی، کاظم مسعودی، عباس مسعودی، محمدعلی مسعودی، قاسم مسعودی، برادران رهنما (حمید، مجید و پدر آنها زین العابدین) فراماسون بودند. حتی چند نفر از ژنرال های ارتش نیز فراماسون بودند و اکثر نمایندگان مجلس سنا نیز فراماسون بودند. خلاصه اینکه مملکت از سطح بخشداری گرفته تا صدارت و وزارت و سفارت در دست ماسونها یعنی عمال دولت استعمارگر انگلیس بود.

و وقتی بدانیم و مطمئن باشیم که «آیت الله» کنی جانشین شریف امامی و رفسنجانی و خاتمی و بسیاری دیگر از آخوندها فراماسون و یا سرسپرده استعمار می باشند، آنوقت با آگاهی از همه این واقعیت های وحشتناک، چگونه میتوان به نجات چنین ملتی امیدوار بود؟!

وقتی بدانیم اکثر همین افراد که واقعاً مقدرات و سرنوشت ملت را در دست داشتند از سالها پیش میلیونها و میلیونها دلار سوء استفاده های خود را به بانکهای خارج انتقال داده اند، آنوقت حتی مغزمان از اندیشیدن هم باز میماند...

آری، آقای توفیقی، وقتی آدم همه این واقعیت ها را بداند، سر به گریبان فرو می برد و به مرگ وطن مطمئن تر میشود.

این نسلی که از هنگام ورود خمینی به پاریس و اقامت او در آنجا تا تشکیل کنفرانس گوادولوپ، برای استقبال از او زمین و زمان را به لرزه درآوردند و شعارهای دروغ و فریبنده ضد استعماری رهبران مذهبی و سیاسی را با فریادهای هرچه بلندتر تکرار می کردند، هرگز و حتی تا به امروز نتوانسته اند بفهمند چرا دو مرکز مهم استعمارگران، یعنی سفارتخانه های انگلیس و روس که پر از اسناد خیانت ایرانیان بود اشغال نشد؟! و چرا از همان روز ورود خمینی و پیروزی نقشه و طرح انگلیس شعار مرگ بر آمریکا فراگیر شد؟! در حالیکه در کنفرانس گوادولوپ آقای کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا تصمیم دولت انگلیس را در رفتن شاه و آمدن شیخ به دول فرانسه و آلمان ابلاغ نموده بود...!!

آری آقای توفیقی، از دو سه میلیون نفر ایرانی مهاجر حداقل چند هزار نفری از آنها از این واقعیت ها آگاهی کم و بیشی دارند، چرا در این 23 سال همه خفه شده اند و سکوت کرده اند؟! چرا اسرار فاش شده را به آگاهی نسل جوان و مردم بدبخت نرسانده و نمی رسانند؟!

اینهمه «سخنگو»، «پژوهشگر»، «تحلیل گر» و «صاحب نظر» که برنامه های رادیو و تلویزیون خارج و صفحات دو روزنامه بدنام منتشر در لندن را پر می کنند تا چه اندازه صلاحیت عملی و اخلاقی برای اظهار نظر پیرامون مسائل ایران را دارند؟!

آری، آقای توفیقی، من نیز با اعتقاد به اینکه بیان این حقایق برای آگاهی و بیداری جامعه بویژه نسل جوان ضرورت دارد، دعوت شما را برای افشای اسرار و معرفی عوامل سیه روزی ملت بدبختان قول کردم به امید اینکه این آگاهی ها حتی در مردمان بی غیرت و بی تفاوت هم تأثیر بکند...

ضمناً در پایان، برای اینکه ناامیدها را کمی امیدوار بکنم، این واقعیت را نیز اضافه می نمایم که سرزمین ایران نظیر قالی و یا قالیچه ای که آلوده به بنزین شده باشد، آماده احتراق و انفجار است. باید دید چه کسی با یک کبریت، ایران را تبدیل به آتش فشان میکند!